جلسه 15

**دو‌شنبه - 29/2/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که اگر میت کافر باشد و در بین نزدیکان او یک مسلمان باشد، این مسلمان به نظر فقهاء حاجب از ارث بقیه ورثه خواهد بود؛ تمام ارث آن میت کافر به این مسلمان می‌‌رسد و لو بقیه نزدیکان میت کافر در طبقات متقدمه ارث باشند. مثلا یک زرتشتی فوت می‌‌کند، ‌تمام فرزندان او هم مانند خود او زرتشتی هستند، برادران و خواهران او هم زرتشتی هستند، اما یک پسر عمویی دارد یا پسر خاله‌ای دارد که او مسلمان شده است، فقهاء ما فرموده‌اند: ارث آن میت زرتشتی به این پسر عموی مسلمان او می‌‌رسد یا آن پسر خاله مسلمان او می‌‌رسد و فرزندان و برادران و خواهران او و تمام کسانی که از نظر طبقه ارث بر آن پسر عمو یا پسر خاله مقدم هستند، چون کافر هستند، از آن میت کافر با وجود این وارث مسلمان ارث نمی‌برند.

ما که عرض می‌‌کنیم آن میت کافر باشد چون اگر میت مسلمان باشد، وارث کافر از او ارث نمی‌برد چه در بین این‌ها مسلمان باشد یا نباشد. موضوع حجب وارث مسلمان از ارث وارث کافر در جایی است که میت کافر باشد تا مستند بشود عدم ارث آن وارث کافر از میت به وجود این وارث مسلمان.

این مسأله در کلمات فقهاء ادعای اجماع بر آن شده. مثلا محقق در شرایع فرموده است: لو مات کافر و له ورثة کفار و وارث مسلم کان میراثه للمسلم و لو کان مولیً أو ضامن جریرة دون الکافر و لو قرب. شرایع الاسلام جلد 4 صفحه 12. در جواهر جلد 39 صفحه 16 در ادامه‌اش فرموده: بلاخلاف اجده فیه بل الاجماع بقسمیه علیه. هم اجماع منقول و هم اجماع محصل بر طبق این حکم است.

در کلمات فقهاء متقدم هم این مسأله معنون است:

مثلا شیخ مفید در مقنعه صفحه 700 در باب مواریث اهل ملل فرموده است: ان ترک الیهودي أو النصراني او المجوسي إبنا مسلما و إبنا علی ملته فمیراثه عند آل محمد علیهم السلام لابنه المسلم دون الکافر و لو ترک اخا مسلما و إبنا کافرا حجب اخه المسلم الابن عن المیراث و کان احق به من ابنه الکافر و جری ابن الکافر بکفره مجری المیت فی حیاة ابیه.

مرحوم سید مرتضی در ناصریات صفحه 421 فرموده است: نحن نرث المشرکین و نحجبهم. ما حجب می‌‌کنیم وارث مشرک را از ارث از مورثش که طبعا مشرک خواهد بود چون عرض کردیم حجب در صورتی است که مستند باشد عدم ارث وارث کافر به وجود وارث مسلم و الا اگر میت خودش مسلمان است که وارث مسلم هم نباشد کافر از او ارث نمی‌برد پس حجب در صورتی است که میت کافر است برخی از ورثه او مسلمان هستند برخی از ورثه کافر هستند این‌جا آن وارث مسلم حجب می‌‌کند از ارث ورثه کافر. بعد مرحوم سید مرتضی در ناصریات فرموده هذا صحیح و الیه یذهب اصحابنا.

یا شیخ طوسی در نهایه صفحه 665 فرموده است: اذا خلّف الکافر وارثا مسلما کان المال له فان خلّف مع المسلم وارثا کافرا قریبا أو بعیدا کان المیراث للوارث المسلم دون الکافر.

در سرائر هم صریحا راجع به این حکم تعبیر می‌‌کند بلاخلاف بیننا. تعبیر سرائر این است: قد بیّنا فیما مضی ان الکافر لایرث المسلم فاما المسلم فانه یرث الکافر عندنا و ان بعُد نسبه و یحجب من قرب من المیراث بلاخلاف بیننا.

راجع به این اجماع و عدم خلاف که در کلمات فقهاء ادعاء‌ شده است، بعدا صحبت می‌کنیم که آیا به عنوان یک مدرک مستقل قابل استناد است یا نیست؟

اما از جهت روایی این حکم محل اشکال است. و ما در کلام برخی از معاصرین در کتاب قراءات فقهیة معاصرة جلد 1 صفحه 158 این اشکال را دیدیم که ایشان هم فرمودند اثبات حکم به حجب وارث مسلم نسبت به ارث وارث کافر در صورتی که میت کافر هست، ‌از جهت روایی قابل تایید نیست. تعبیر ایشان این است، فرمودند: اجماع در این مسأله چون محتمل است مستند به برخی از روایات باشد یا مستند به فهم اصحاب از روایات باشد و لذا اجماع معتبر نیست. و از جهت روایی هم این حکم به حجب قابل تایید نیست. در انتهاء‌ بحث، ایشان در صفحه 167 فرمودند:‌ و المتحصل من مجموع ما تقدم فی هذه المسأله انه لو لم یحصل لنا الجزم أو الاطمئنان بالحکم الشرعی من الاجماع المدعی و تسالم فتاوی الاصحاب علی حجب المسلم للکافر حتی فی ارثه عن المورث الکافر فبمقتضی الصناعة لایمکن تخریج هذه الفتوی المشهورة بل الاصح عندئذ هو القول بعدم الحجب.

برای توضیح اشکال در مستند حکم به حجب در مسأله باید روایاتی را که مستند حجب ممکن است باشد بررسی کنیم:

عرض کردیم روایاتی که فرموده است من اسلم قبل القسمة فله میراثه، هیچ دلیل بر حجب نیست. چون مفادش این است که کافر اگر در هنگام موت مورث کافر بود، قبل از قسمت ارث مسلمان شد، سهم الارث او را می‌‌دهند، ‌کانّه او در زمان موت مورثش مسلمان شده بوده است. اما در چه صورتی به وارث مسلمان ارث میت را می‌‌دهند، شرائط آن را بیان نکرده است. شاید اگر وارث در طبقه متاخره از ارث باشد و لو مسلمان باشد، حاجب طبقات سابقه ارث نمی‌شود اگر آن‌ها کافر هم باشند و میت هم کافر باشد ارث آن‌ها مقدم باشد.

دلیل دوم روایت حسن بن صالح بود که المسلم یحجب الکافر و یرثه و الکافر لایحجب المسلم و لایرثه. وسائل الشیعة جلد 26 صفحه 11.

ما عرض کردیم اولا سند این روایت ضعیف است بخاطر حسن بن صالح. ثانیا: یک اشکالی در دلالت این روایت هست که در کتاب قراءات فقهیة معاصرة مطرح کرده و آن این است که شاید المسلم یحجب الکافر این ناظر باشد به جایی که میت مسلمان است، بالاخره میت هم اگر مسلمان است وارث مسلم عرفا مانع از ارث ورثه کافر می‌‌شود. اما اگر میت کافر هست، بگوییم وارث مسلم حجب می‌‌کند از ارث بقیه ورثه که کافر هستند، هنوز این مطلب که وارث مسلمان از میت کافر ارث می‌‌برد که خلاف اجماع عامه است، در این روایت بیان نشده بوده؛ در جمله بعد که دارد و یرثه این بیان می‌‌شود که وارث مسلم از میت کافر ارث می‌‌برد. ‌در جمله سابقه بر این جمله و یرثه، هنوز مفروغ‌عنه گرفته نشده که وارث مسلم از میت کافر ارث می‌‌برد که زیربنای حجب در این فرض است که میتی کافر است و بعض ورثه او مسلمان هستند که بگوییم این وارث‌های مسلمان محروم می‌‌کنند ورثه کافر را از ارث نسبت به آن میت کافر. این مبتنی بر این است که ما اول ابطال کنیم مذهب عامه را در این‌که می‌‌گفتند مسلمان از میت کافر ارث نمی‌برد و در این روایت با جمله بعدی که و یرثه این مطلب را که مذهب عامه بود که می‌‌گفتند مسلمان از میت کافر ارث نمی‌برد ابطال کرده است. پس قبل از این جمله هنوز مفروغ‌عنه گرفته نشده که وارث مسلمان از میت کافر ارث می‌‌برد تا بعد اطلاق‌گیری کنیم از المسلم یحجب الکافر این فرض را که و لو کان المیت کافرا.

البته ممکن است ما از این اشکال جواب بدهیم که حضرت با کل این جمله المسلم یحجب الکافر و یرثه هم نظر عامه را ابطال کردند که کافر اگر میت کافر بود مسلمان از او ارث نمی‌برد و هم اثبات حجب کردند فرمودند اگر میت کافر است و بعض ورثه مسلمان هستند بعض دیگر کافر ورثه مسلمان حجب و محروم می‌‌کنند ورثه کافر را از ارث آن میت کافر. مخصوصا که عرض کردیم مصداق بارز حجب در جایی است که میت کافر است و الا اگر میت مسلمان است حتی اگر در طبقات او مسلمانی وجود نداشته باشند و همه کافر باشند نوبت به وارث کافر او نمی‌رسد و وارث او امام خواهد بود. و لذا ممکن است اشکال صاحب قراءات فقهیه معاصرة را ما جواب بدهیم و دلالت روایت را بپذیریم بر حجب اما مهم اشکال در سند روایت است.

روایت دوم که مستند این است که وارث مسلم حجب می‌‌کند از ارث وارث کافر حتی اگر میت کافر است، مرفوعه علی بن رباط است. وسائل الشیعة در جلد 26 صفحه 24 از کافی نقل می‌‌کند از احمد بن محمد عاصمی از علی بن حسن تیمی از برادرش احمد بن الحسن از پدرش از جعفر بن محمد از علی بن رباط عن ابن الرباط رفعه قال قال امیرالمؤمنین علیه السلام لو ان رجلا ذمیا اسلم و ابوه حی و لابیه ولده غیره ثم مات الاب ورثه المسلم جمیع ماله و لم یرثه ولده و لا امرأته مع المسلم شیئا.

دلالت این روایت بر حجب تمام است. فرض کرده پدر یک شخصی زنده است، این فرزند مسلمان می‌‌شود، ظاهرش این است که پدر مسلمان نشده و این پدر فرزند دیگری هم دارد، اگر این پدر بمیرد تمام مال آن پدر را می‌‌دهند به این فرزند مسلمان شده و فرزند دیگرش یا زن آن میت سهم الارث نمی‌برد. اما مشکل در سند این روایت است که مرفوعه است.

روایت دیگر روایتی است که در وسائل جلد 26 صفحه 18 نقل می‌‌کند از من لایحضره الفقیه می‌‌گوید محمد بن علی بن الحسین باسناده عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن عبدالملک بن اعین و مالک بن اعین جمیعا عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن نصرانی مات و له ابن اخ مسلم و ابن اخت مسلم و له اولاد و زوجة نصاری فقال أری ان یعطی ابن اخیه المسلم ثلثی ما ترک و یعطی ابن اخته المسلم ثلث ما ترک ان لم یکن له ولد صغار (می‌‌گوید سوال کردم از امام باقر علیه السلام از یک مرد مسیحی که می‌‌میرد یک پسر برادر مسلمانی دارد و یک پسر خواهر مسلمان اما اولادش و زوجه‌اش مسیحی هستند، حضرت فرمود دو سوم ترکه‌اش را بدهند به پسر برادرش که مسلمان است یک سوم ترکه‌اش را بدهند به پسر خواهرش که مسلمان است به شرط این‌که فرزندانش غیر بالغ نباشند. اگر فرزندانش بالغ هستند، محروم از ارث هستند، کل ارث می‌‌رسد به این پسر برادر مسلمانش و پسر خواهر مسلمانش) فان کان له ولد صغار فان علی الوارثین ان ینفقا علی الصغار مما ورثا عن ابیهم حتی یدرکوا (ولی اگر فرزندان این مسیحی غیر بالغ هستند، بر این دو وارث که پسر برادر او و پسر خواهر او هستند واجب است که از این ارثی که بردند از این میت، نفقه این کودکان را بدهند تا این‌ها بالغ بشوند. بعد در ادامه می‌‌گوید (قیل له کیف ینفقان علی الصغار؟ فقال یخرج وارث الثلثین ثلثی النفقة و یخرج وارث الثلث ثلث النفقة فاذا ادرکوا قطعوا النفقة عنهم (بعد فرمود وقتی این اطفال بالغ شدند دیگر نفقه این‌ها بر آن دو نفر واجب نیست) قیل له فان اسلم اولاده و هم صغار فقال یدفع ما ترک ابوهم الی الامام حتی یدرکوا فان اتموا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الیهم و ان لم یتموا علی الاسلام اذا ادرکوا دفع الامام میراثه الی ابن اخیه و ابن اخته المسلمین. اگر فرض بشود این اطفال غیر بالغ قبل از بلوغ مسلمان بشوند حضرت فرمود باید ارث این میت را ترکه این میت را بدهند دست امام، ‌اگر بعد از بلوغ این‌ها بر اسلام‌شان باقی ماندند امام ارث را می‌‌دهد به این فرزندان میت و اگر باقی نماندند بر اسلام، حضرت امام علیه السلام ارث را می‌‌دهند به همان پسر برادر مسلمان و پسر خواهر مسلمان آن میت. بعد صاحب وسائل می‌‌گوید و رواه الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه و عن محمد بن یحیی عن احمد و عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعا عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن مالک بن اعین عن ابی جعفر علیه السلام.

اگر سند این روایت تمام باشد، دلالتش بر حجب وارث مسلم نسبت به ارث وارث کافر و لو در فرضی که میت کافر است واضح است. اما عمده اشکال در سند این روایت است. چون که و لو در وسائل از فقیه نقل می‌‌کند که هشام از دو نفر نقل کرده یکی عبدالملک بن اعین و دیگری مالک بن اعین، بعدش هم تعبیر دارد عن عبدالملک بن اعین و مالک بن اعین جمیعا، و لذا اگر نقل وسائل درست باشد سند این روایت مشکل ندارد بخاطر این‌که عبدالملک بن اعین برادر زراره است و کشی در کتاب رجال تمام برادران زراره را توثیق کرده. و لو مالک بن اعین مالک بن اعین جهنی است، ‌ربطی به برادران زراره ندارد و او توثیق نشده. فقط در رجال کامل الزیارات است که ما توثیق عام را نسبت به رجال کامل الزیارات قبول نداریم.

اما مشکل این است که ما به فقیه که مراجعه می‌‌کنیم به جای واو أو دارد. عن عبدالمالک بن اعین أو مالک بن اعین. اصلا جمیعا هم ندارد. در هیچ نسخه‌ای از نسخ من لایحضره الفقیه نقل نشده که تعبیر به واو بکند، عن عبدالملک بن اعین و مالک بن اعین. در کافی و تهذیب هم فقط مالک بن اعین را گفته که عرض کردیم وثاقتش ثابت نیست. وقتی که در من لایحضره الفقیه دارد عبدالملک بن اعین أو مالک بن اعین، خب تردید می‌‌شود بین این‌که راوی عبدالملک بن اعین است که ثقه است یا مالک بن اعین است که وثاقتش ثابت نیست؛ حدیث می‌‌شود غیر معتبر. شاهد بر این‌که این به صورت أو است نه به صورت واو این است که بعدش که در وسائل نقل می‌‌کند می‌‌گوید قال سألته، نه قالا سألناه، این هم نشان می‌‌دهد راوی یک نفر بوده نه دو نفر.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا جلسه آینده.

و الحمد لله رب العالمین.